

# اسلام، فرهنگ و توسعه

حمزه واعظی

## اشاره:

این مقاله در دو بخش تهیه شده است، نویسنده محترم در بخش اول مقاله کوشیده است فرهنگ پروری و فرهنگ سازی اسلام را آشکار کند. او این مطلب را با توجه به شواهد ذیل توضیح داده است: اول این که اسلام در ذات خود یک نظام فکری-اعتقادی بوده مبتنی بر اندیشه است. دوم این که در متون دینی و حیاتی اسلام بر خردورزی و آموختن، تأکید شده است. سوم این که خصیصه فرهنگی و نظام منطقی اسلام این قدرت را به او داده است که دستاوردهای تمدنی، فرهنگی و عقلی بشر را جذب کند. چهارم این که از نظر تغییر و تحول تاریخی اسلام عملاً توانسته است علاوه بر حفظ فرهنگها و مدنیتهای کهن، تمدن جدیدی را خلق کند و سرآغاز عصر جدید گردد.

کوشش نویسنده محترم در بخش دوم مقاله این است که کارکردهای فرهنگ ارزشها، باورها، منش، سلوک و الزامات اخلاقی، ادبیات، هنر، سطح دانش و تعقل اجتماعی) را در انسجام اجتماعی و توسعه سیاسی نشان دهد که چگونه مشارکت فعال و سازنده همگانی را در استقرار نظم مدنی تسهیل می کند.

(سراچ)

## بخش اول:

# فرهنگ پروری اسلام

## اسلام و ضرورت رشد فرهنگی:

اسلام آیینی است که مبنای آن بر دو پایه عقیده و اندیشه بنا نهاده شده است و اصولاً ایدئولوژی که این دین بر جامعه بشری عرضه داشته بر استوانه های عمیق و غنی

فرهنگی استوار است. درست به همین دلیل است که سرآغاز کلام الهی با این آیه شروع می شود: «اقرا باسم ربك الذى خلق. خلق الانسان من علق. اقرأ وربك الاكرم. الذى علم بالقلم. علم الانسان ما لم يعلم»<sup>۱</sup>

قرآن، منشور مدون و مقدسی که سرچشمه اندیشه های فراگیر مکتب اسلام است، در جای جای آیه های خود محوریت فرهنگ را در جهت بناسازی جامعه همگون اسلامی مطرح می کند، که به عنوان مثال به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱- وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا.<sup>۲</sup>

(و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای.)

۲- وهل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون.<sup>۳</sup>

(آیا آنان که می دانند با نادانان برابرند!)

۳- يؤتى الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد أوتي خيراً كثيراً وما يذكر الا اولئك الذين أنعم الله عليهم لعلهم يحذرون.<sup>۴</sup>

لوا لا لباب.<sup>۴</sup>

(به هر کس که خواهد فرزاندگی دهد و هر که فرزاندگی یابد، بی شک خیر بسیاری برده و پند نمی گیرند جز آنان که خردمندند.)

۴- وقال لهم نبيهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكاً، قالوا انى يكون له الملك علينا ونحن احق بالملك منه ولم يؤت سعة من المال، قال ان الله اصطفاه عليكم وزاده بسطة فى العلم والجسم.<sup>۵</sup>

(پیامبرشان به آنان گفت: خدا طالوت را برانگیخت که پادشاه شما باشد. گفتند؛ او چگونه بر ما پادشاهی کند که ما از او سزاوارتریم و او در مال دستش باز نیست. گفت او را خدا بر شما برگزیده و در دانش و تن بسی فزونیش داده.)

۵- ونيز در آيه ديگرى مي فرمايد: وقتل داود جالوت و آتاه الله الملك والحكمة وعلمه ما يشاء.<sup>۶</sup>

(و داود جالوت را کشت و خداوند به او حکومت و حکمت عنایت فرمود و آنچه می خواست به او آموخت.)

۶- فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة و آتينا هم ملكا عظيماً.<sup>۷</sup>

(همانا به فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم و ملک و حکومتی عظیم بخشیدیم.)

۱. علق ۱/۵  
 ۲. طه ۱۱۲/۲  
 ۳. زمر ۹/۳  
 ۴. بقره ۲۶۹/۴  
 ۵. بقره ۲۲۷/۵  
 ۶. سوره ۲۵۱/۶  
 ۷. نساء ۵۲/۷

«در واقع آیات قرآنی به علم تفکر و تعلیم اشارات مکرر دارد، در این مورد ۷۵۰ بار اشاره صورت گرفته است.»<sup>۱</sup>

علاوه بر این، پیامبر اکرم نیز به عنوان فرستاده خدا در زمین و حامل و مفسر وحی، به فرهنگ و اندیشه همان ارزش راقائل است که خدا در قرآنش تأکید دارد. احادیث زیر بیانگر این حقیقت است:

– «ان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلۃ البدر علی سائر الکواکب و ان العلماء ورثة الانبیاء.»<sup>۲</sup>

به راستی که فضیلت عالم نسبت به عابد همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است و دانشمندان و ارثان پیامبرانند.

– «من خرج فی طلب العلم فهو فی سبیل الله حتی یرجع.»<sup>۳</sup>  
هر کس به قصد دانشجویی از منزلش بیرون آید، تا وقتی که برمی‌گردد حرکتش در راه خداست.

– «طلب العلم فریضة علی کلی مسلم و مسلمة.»<sup>۴</sup>  
یادگیری دانش بر هر زن و مرد مسلمان واجب است.

– «اطلبو العلم من المهد الی اللحد.»<sup>۵</sup>  
از گهواره تا گور همی دانش بیاموز.

– «دانش برای آدمی زیور در برابر دوستان و سلاح در برابر دشمن است.»<sup>۶</sup>

– «فراگیری دانش و یاد دادنش به دیگری بیش از عبادت با خلوص ارزش دارد.»<sup>۷</sup>

– «نخستین چیزی که خدا آفرید، خرد بود و چیزی هرگز بهتر از آن نیافرید.»<sup>۸</sup>  
ضرورت تأکیدات و توجهات عمیق اسلام به علم، اندیشه، تفکر و آنچه در گستره حوزه فرهنگ می‌گنجد، این است که:

اولاً، تعلیم و اصول مکتب اسلامی در قالبهای اندیشه و فرهنگ تبیین می‌شود. فلسفه، کلام، ادبیات، تفسیر و سایر مقولات فرهنگی، قالبهایی بوده است که روح و مبنای اعتقادی و طرح کلی جهان بینی و ایدئولوژی اسلامی را تبلور و تجسم بخشیده

۱. پرواز، مارسل، اسلام و جهان امروز، ترجمه مسعود محمدی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹) ص ۱۵۲.

۲. محمود عفار، عباس، تفکر از دیدگاه اسلام، ترجمه محمدرضا عظامی، (مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱) ص ۸۷.

۳. همان، ص ۸۸.

۴. م. شریف، منابع فرهنگ اسلامی، ص ۲۵.

۵. همان، ص ۲۲.

و برای جامعه اسلامی به تفسیر و تفصیل کشیده است.

ثانیاً، این مقولات، میراث حیاتی اسلام و مسلمانان و مشخصه ممتاز مکتب اسلامی است که تاریخ و حیات تمدن «امت واحده» پیامبر را تشخص و انسجام می بخشد. ثالثاً، حیات تاریخی و عظمت ارزشی یک جامعه اعتقادی، وابستگی مستقیمی با میزان رشد فرهنگی و غنای فکری آن جامعه و امت دارد. طبیعی است که این رشد و غنا جز از طریق رهیافتهای اصیل و هدفمندی که مکتب آن امت فرامی آورد، میسر و پایدار و توسعه پذیر نخواهد بود.

بدین جهت است که «هیچ مکتبی تاکنون مانند مکتب محمدی، بشر را به سوی علم و دانش ترغیب ننموده»،<sup>۱</sup> «محمد(ص) مانند پیامبران پیشین، با آیینش مردم محروم و مستضعف را از تحت استعمار و استضعاف نجات داد و به فرهنگ و تمدن عالی و درخشان رساند و مسلمانان که در آغاز جز کتاب قرآن، کتابی نداشتند، اکنون در پرتو آن، صاحب بزرگترین میراث علمی و فرهنگی در تمام رشته‌ها می باشند که ملل و تمدن امروز از نور آن روشنایی گرفته‌اند»<sup>۲</sup>

یک تأمل جامعه‌شناسانه به اصول کلی و معیارهای اعتقادی، فلسفی و بایسته‌های ارزشی اسلام، این حقیقت را روشن می سازد که جزئی‌ترین تعالیم این مکتب، صرف نظر از جنبه‌های مقدس آن، نمایشگر مستقیم و یا غیرمستقیم نمادها و عناصر فرهنگی است. این حقیقت را می توان هم در تصویرهای قرآنی و هم در اندیشه‌ها و وظایف اساسی پیامبر به وضوح مشاهده نمود.

قرآن برخی از وظایف پیامبر را در محورهای زیر بیان می کند:

۱- دادن شناخت و آگاهی به مردم با خواندن آیات الهی. [یتلو علیهم آیاته] (سوره ۲:۶۲).

۲- تعلیم قوانین و کتاب الهی. [و یعلمهم الكتاب] (سوره ۲:۶۲).

۳- ترغیب مردم به آزاداندیشی. فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه.

۴- وا داشتن مردم به فکر و اندیشه. (سوره ۴۴:۱۶) و در نتیجه بالا بردن سطح فرهنگ مردم: «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون».

۵- بیرون آوردن مردم از ظلمات جهل و خودخواهی به نور علم و هدایت و راه مستقیم الهی، راه عزت و سربلندی: آلر کتاب انزل الیک لتخرج الناس من الظلمات

۱. موسوی التجمینی، روح الله، رساله نوین، ترجمه و توضیح عبدالکریم بی آزار شیرازی (ج ۱، بی جا: مؤسسه انجام کتاب، ۱۳۵۹) ص ۲۰.

۲. همان، ص ۲۱.

الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید. (سوره ابراهیم: ۱)

از همین رو است که اسلام با تلفیق و جذب فرهنگها و تمدنهای مختلف و پراکنده بشری یک تمدن عظیم انسانی برای بشریت به ارث می‌گذارد. علم و هنر اسلامی با ابعاد وسیع و بانوآوریها و دستاوردهای جدید، بشریت را به سوی فتح قله‌های بلند دانش و ارزش رهنمون می‌شود. تمدن و دانش پیشرفته امروزی بدون شک و امدار و تداوم همان تمدن و یافته‌ها و بازتابهای ازلیه و اصلی است که اسلام و مسلمانان، قرن‌ها پیش آن را پایه و مایه گذاشته‌اند.

و بدون شک «این همه به خاطر خاصیت فرهنگپروری اسلام و وجود زمینه‌های رشد فکری و علمی در آن است که از یکسو موانع رشد اندیشه‌ها و شکوفایی استعدادها را از بین می‌برد و از سوی دیگر بالاترین تمجیدها را از علم می‌کند و با تشویق و ترغیب فراوان مردم را به سوی آن می‌خواند.»<sup>۱</sup>



### اسلام و عوامل رشد فرهنگی

اسلام همانگونه که به ضرورت رشد فرهنگی اهمیت بنیادی قائل است به روشها و زمینه‌های ایجاد این رشد نیز بهای فوق‌العاده‌ای می‌دهد. این حقیقت از همان آغاز ظهور اسلام و به خصوص پس از تشکیل حکومت اسلامی به عنوان یک اصل تفکیک‌ناپذیر از هویت مکتبی، مطرح و مورد توجه شدید مسلمانان بوده است.

امروز با توجه به شرایط پیچیده سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و علمی که بر جهان معاصر حاکم است و از سوی دیگر با عنایت به اینکه دنیای اسلام از لحاظ سیاسی بحرانی‌ترین دوره تاریخی را تجربه می‌کند، ضرورت ارائه فرضیات و تئوریهای رشد و توسعه فرهنگی جهان اسلام بیش از پیش واجب شمرده می‌شود.

سعی ما بر این است که در این مقال، نمودهایی از عوامل رشد فرهنگی امت اسلامی را که جنبه عملی دارد، برجسته نماییم. بدین لحاظ به طور فشرده به محورها و عوامل زیر می‌توانیم تأکید نماییم:

#### ۱۰- ایجاد انگیزه برای مسلمانان

مسلمانان امروز در بدترین شرایط روحی و سیاسی زندگی می‌کنند، نابسامانیها

۱. جعفری، یعقوب، مسلمانان در بستر تاریخ، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱) ص ۱۲.



و ناپهنجاریهای اقتصادی و اجتماعی، وجود حاکمیت‌های وابسته و مستبد سیاسی، تسلط سیاسی، فرهنگی، نظامی و فکری قدرتهای استعماری و... مجموعه عواملی هستند که سد عظیمی را در راه توسعه سیاسی و فرهنگی امت‌های مسلمان ایجاد کرده است.

استعمار خارجی، کشورهای اسلامی را چنان در تور نیرنگ و سلطه خود گرفتار کرده که گویا مسلمانان هیچ اراده و هویتی از خود نداشته‌اند. این روند به اضافه عوامل متعدد درونی این کشورها باعث شده که مسلمانان و مخصوصاً نظام‌های سیاسی حاکم بر آنها: جز مهره‌های قمار قدرتهای سلطه‌گر، هیچ نقشی در معادلات و روابط بین‌المللی نداشته باشند.

به همین دلیل است که اکثریت کشورهای اسلامی جزء عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان سوم هستند و انبوهی از اجتماع ساکتی را تشکیل می‌دهند که جز حکم‌پذیری نقشی در تحولات زاینده اجتماعی، علمی و سیاسی جهان ندارند. طبیعی است که «اکثریت ساکت در تمام سطوح اجتماعی ملت‌ها از تغذیه فرهنگی کامل محروم است. و خود به خود به خاطر فقدان تغذیه کامل فرهنگی از جهت و مسیر حرکت طبیعی تاریخ که به سوی تجزیه دائمی و تدریجی مرکزیت قدرت و قدرت متمرکز است، بی‌اطلاع می‌باشد و به این جهت از شناخت پدیده‌های تازه که علامت حرکت جامعه است، عاجز می‌ماند.»<sup>۱</sup> یکی از راه‌های اساسی جلوگیری از این روند نامطلوب، ایجاد انگیزه و تحرک اجتماعی در بین مسلمانان است که آنها را از رکود و ایستایی کنونی بیرون کشد. به نظر می‌رسد که برای تحقق این امر باید به عوامل زیر به عنوان پیش زمینه‌های علمی توجه جدی نمود:

#### الف - تصحیح پینش و نگرش مسلمانان نسبت به باورهای اسلامی:

یکی از عوامل و زمینه‌های اصلی و اماندگی جوامع اسلامی بدنگریها و بدباوریهایی است که بر اثر القانات و نفوذ فکری پیکانگان بر مسلمانان نسبت به اسلام و ارزشهای اصیل آن ایجاد شده است.

دوری و فاصله مسلمانان از تعالیم و باورهای ناب اسلامی باعث شده که از یک سوانگیزه و پویایی امت اسلامی به ایستایی و افعال گرفتاری شود و از سوی دیگر میدانی برای نفوذ و پذیرش فرهنگ و الگوهای بیگانگان در میان ملل مسلمان به وجود آمده و صفحه اندیشه و اذهان و صحنه زندگی اجتماعی آنها را جولانگاه خود قرار دهد. بنابراین، لازمه بیرون رفتن از این وضعیت، گرایش دادن مسلمانان به آموزه‌ها

و آرمانهای زلال محمدی است. باید زنگاره‌ها و چسپندگیهای دروغین را زدوده و زیورها و زیباییها را به نمایش گذاشت.

### ب- رجوع به پشتوانه‌ها:

تکیه بر فرهنگ و داشته‌های عظیم گذشته اسلام و مسلمانان و رویکرد آگاهانه و عمیق به الگوهای راستین، خودپذیری تاریخی و مکتب باوری اندیشمندانه، جهش هدفمندی خواهد بود که امت اسلامی را به خویشتن اصیل خویش معطوف نموده و از چنگال «دیو» انگاره‌ها و پندارهای موهوم و هیولای فلاکت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر سرنوشتشان نجات خواهد بخشید.

### ج- تبلیغات و تقویت روانی:

نقش تبلیغات در دنیای مدرن امروزی چنان پراهمیت است که در معادلات و روابط بین‌المللی، از آن به عنوان مؤثرترین اهرم فشار در جهت تغییر سلیق اجتماعی و افکار و اذهان عمومی ملتها استفاده می‌شود. اصولاً یکی از عوامل اصلی نفوذ جهانی فرهنگ مادی قدرتهای سلطه‌جو، بهره‌گیری آنان از تکنولوژی و شیوه‌های روانی تبلیغات فرهنگی و رسانه‌ای است.

بدین لحاظ لازمه مبارزه با این ویروس فراگیر، تقویت روانی امتهای مسلمان با استفاده از ابزارهای تبلیغات است. این روش باید بر اساس جنبه‌ها و نظر داشته‌های زیر صورت بگیرد:

- ۱- بر معیارهای ارزشی تکیه و توجه کند.
- ۲- مبتنی بر الگوهای آموزشی باشد.
- ۳- احساس برانگیز و آگاهی بخش باشد.
- ۴- تفکر سیاسی و تعهد مکتبی را در زندگی مردم گسترش بخشد.
- ۵- در جهت گسترش همگونی و همگرایی سیاسی و ملی پی‌ریزی شود.



### ۲- بهره‌گیری از دستاوردهای نوین:

کاروان تمدن امروز بشر با سرعت سرسام‌آوری به پیش می‌رود به گونه‌ای که جهان کنونی به دهکده‌ای می‌ماند که محصور و سایل ارتباط جمعی، فرآورده‌های صنعتی و تکنولوژی فوق مدرن شده است. ساکنین این دهکده چه بخوانند و چه نخوانند تحت تأثیر این موج و برخوردار از ثمرات آن هستند. طبیعی است که در این میان کسانی موفق

هستند که بتوانند به نحو مؤثر و مطلوب و با حفظ ارزشها و مبانی اعتقادات و باورهای خود از آن استفاده کنند. مهمترین دلیل عقب ماندگی کشورهای جهان سوم این است که بدون آن که «بهره» ای از این تکنولوژی و صنعت ببرند از تأثیرات فرهنگی و عوارض سیاسی آن برخوردارند.

این واقعیت که کشورهای اسلامی نیز بخش بزرگی از ساکنین این دهکده هستند و در مدار مستقیم و غیرمستقیم تأثیرات فراگیر چرخهای صنعت و تکنولوژی و فرهنگ زاینده از اینها قرار دارند، قابل انکار و توجیه نیست؛ اما بحث اساسی این است که راهی باید جستجو نمود تا میان نوزایش علمی و تکنولوژیک از یک سو و ارزشها و اصول ثابت مکتب و ایدئولوژی اسلامی از دیگر سو، سازش و ساماندهی ایجاد کرد.

چنانکه قبلاً گفته آمد، خوشبختانه اسلام از یک سو برای اختیار و وسعت استعداد و توانایی فکری و خلاقیت علمی انسان حد و مرزی قابل نشده و از سوی دیگر، دست او را در جهت به خدمت گرفتن علوم و فنون مختلف به منظور اعتلای اسلامی و توسعه جامعه اسلامی باز گذاشته است: از این رو ملل مسلمان، بیش از هر ملتی، ظرفیت و زمینه بهره گیری از تکنولوژی و دستاوردهای علمی زمانه را دارا است. بنابراین مهمترین قدم مسلمان برای توسعه، شناخت و بهره گیری از این ظرفیتها است.

### ۳- وحدت ملی - مذهبی:

بلای خانمانسوز تفرقه و دوگانه گرایی، بدترین آفتی است که امروزه جهان اسلام را در بر گرفته است. این بلای ویرانگر را در گونه های مختلفی می بینیم: جنگهای مذهبی، دعوای نژادی، تنشهای قومی، جداییهای سیاسی و طبقه بندیهای زبانی و دهها نوع بدنگری دیگر، صورتهایی از ویرانگری است که کشورها و امتهای مسلمان گرفتار آنند. متأسفانه هر چه زمان می گذرد درزهای این شکافها فراختر و لایه های آن گسترده تر می گردد. بدون شک در سامان دهی و تداوم این روند عوامل زیر را می توان مستقیماً مؤثر و دخیل دانست:

- الف - وجود حاکمیتها و حکومتهای سیاسی وابسته و نامشروع.
- ب - نفوذ مستقیم و غیرمستقیم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی استعمار و کشورهای سلطه گر در درون ملتها و کشورهای اسلامی.
- ج - عقب ماندگی فرهنگی و فاصله گیری مسلمانان از ارزشها و اصول اولیه اسلامی.
- چ - چیرگی بر این عوامل لازمه اصلی توسعه و تقدّم فرهنگی ملت‌های مسلمان خواهد



بود. برای تحقق این هدف، راهبردهای زیر می‌تواند تسهیل‌گروزمینه‌ساز علمی آن باشد:

الف- تقویت و توسعه مؤسسات «دارالتقریب» در تمام کشورهای اسلامی

ب- گسترش روابط سیاسی، فرهنگی، علمی و اقتصادی میان ملت‌های مسلمان.

ج- بازیابی و شناسایی در ده‌ها، بینش‌ها و ارزش‌ها و صدها وجوه مشترک و گرد آمدن حول این محورهای اصیل و همسازگر.

#### ۴- توسعه تعلیم و تربیت:

یکی از معیارهای سنجش توسعه، میزان گسترده‌گی تعلیم و تربیت است. «ساختار یک جامعه از نظام آموزشی آن جامعه پیدا است. به سخن دیگر، نظام آموزشی آئینه تمام‌نمای وضع فرهنگی-اجتماعی هر جامعه است. با این نگاه، بیهوده نیست که اسلام آن همه بر مسأله آموزش تأکید و سفارش داشته است.<sup>۱</sup>

اسلام با تعلیم و تربیت آغاز شد و پیامبر بزرگترین آموزگار تاریخ بود که انسانها را از جهل و تاریکی نجات بخشید به همین دلیل است که در زمانی نه چندان طولانی فرهنگ اسلامی، شرق و غرب را در می‌نوردد و قرنهای متمادی، تمدن اسلامی خاستگاه تمدنها و فرهنگهای بشریت می‌گردد.

تعلیم و تربیت به عنوان اصلی‌ترین پایه تمدن و اساسی‌ترین عنصر فرهنگی نقش بزرگی در توسعه و گسترش جوامع متمدن داشته است. بدون تردید پیشرفت غرب، ریشه در اهمیت دادن و مدرنیزه کردن نهاد آموزشی و دستگاه تعلیم و تربیت آنها دارد که از قرون وسطی شروع شده و در سده‌های هیجده و نوزده به کمال می‌رسد. جالب است که بدانیم سرچشمه این حرکت به اسلام و تأثیرپذیری مستقیم از نهادهای آموزشی اسلام می‌رسد. سیسیل یکی از قطبهای مهمی بود که فرهنگ اسلامی را به جامعه اروپایی و آموزشهای آن را به دانشگاهها و مدارس آن دیار منتقل می‌کرد. «در واقع هیچ جنبه مهمی از توسعه تمدن غرب از سده ۱۲ و ۱۳ وجود ندارد که تأثیر شگرف فرهنگ اسلامی در آن محسوس نباشد. این امر مخصوصاً در نهادهای آموزش عالی و مواد و روشهای تحقیق آموزش غرب مصداق می‌یابد. در نتیجه نیاز مبرمی برای آمیزش و ادغام کردن نهادهای آموزش اسلامی و نتایج عقلی آنها در هر تحقیق جامع تاریخ آموزش و پرورش غرب وجود دارد.»<sup>۲</sup>

۱. احمد، میزالدین، نهاد آموزش اسلامی با ترجمه محمد حسین ساکت، (مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸) ص ۹.
۲. نخستین، مهدی، تاریخ سرچشمه‌های اسلامی آموزش و پرورش غرب، ترجمه عبدالله ظهوری، (مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷) ص ۱۲.

گفته‌ها و اعترافات چند تن از بزرگان علمی اروپا بیانگر بی‌برده‌این واقعیت است: سدیلو مورخ مشهور فرانسوی می‌گوید: «ترقی تمدن امروز اروپا مرهون دانشهایی است که اسلام در سراسر شرق و غرب منتشر ساخت و حقیقتاً باید اعتراف کرد که مسلمین استادان اولیه ملل اروپا بودند.»<sup>۱</sup>

او همچنین در کتاب تاریخ اعراب می‌نویسد. «مسلمانها در نرون وسطی در علم و فلسفه و فنون مختلف یگانه‌روزرگار بودند و هر کجا که قدم گذاشتند دانشهای خود را انتشار دادند تا اینکه علوم‌شان به اروپا رسید و باعث نهضت علمی اروپا شد.»<sup>۲</sup>

لامبر در کتاب هیئت خود می‌نویسد: «خدمت مسلمین نه تنها این بود که علم را از راه تحقیق و اکتشاف ترقی دهند بلکه روح مخصوص به قالب آن‌دمید؟ و به کمک نگارش و مدارس عالی آن را در دنیا انتشار دادند و به دنیای علوم و معارف اروپا از این راه احسانی نمودند که می‌توان گفت مسلمین قرن‌ها استاد علوم و فنون اروپا بوده‌اند.»<sup>۳</sup>

بوگیز ژبوانی می‌گوید: «مسلمین در قرون وسطی فرهنگ را رسماً ایجاد کردند و دانشگاهها تأسیس نمودند و هر اروپایی که وارد دانشگاههای اسلامی می‌شد، در اجتماعات به خود بالیده و افتخار می‌کرد و با سرفرازی و سربلندی در میان طوایف و خانواده‌ها قدم به فخر برداشته و اظهار بزرگی و دانشمندی می‌نمود.»<sup>۴</sup>

اروپاییان که روشهای علمی و فرهنگی مسلمانان را فرا گرفتند، اقتباس کردند، به کار بستند و سرانجام خود را از قید حکومت و حشنتاک و خفقان آور کلیسا در قرون وسطی رها کردند و با تجدید نظر در حیات علمی و فرهنگی خویش نظمی نو افکندند،<sup>۵</sup> اما مسلمانها که خود مبدع و مبتکر و اشاعه دهنده علم و فرهنگ و آموزش بودند بر اثر رکودی که در طول قرن‌ها در نهاد آموزشی و تعلیمی‌شان پیدا شد، دچار ایستایی در دناکی شدند که امروز شاهد ثمره تلخ آن هستیم.

بنابراین، در می‌یابیم که در هر نظام اجتماعی، آموزش و پرورش یکی از ارکان اصلی پیشرفت جامعه است، به همین دلیل توسعه و گسترش یا رکود و ایستایی هر تمدنی وابستگی کامل به روش آموزش و پرورش در آن تمدن دارد.<sup>۶</sup>

جهان اسلام باید این ضرورت و واقعیت را دریابد که با توجه به آن سابقه و پشتوانه مقتدر تاریخی، برای برون رفتن از این ایستایی و سکون فرهنگی کنونی راهی جز چنگ

۱. لایوم، ژول، ایدئولوژی و فرهنگ اسلام از دیدگاه ژول لایوم، ترجمه و اقتباس محمدرسول دریایی، (تهران: انتشارات میشم، بی تا) ص ۳۵۷.

۲. همان، ص ۳۵۹.

۳. همان، ص ۳۶۶.

۴. همان، ص ۳۵۸.

۵. مهدی نخستین، تاریخ مرچشمه‌های اسلامی آموزش و پرورش غرب، ص ۱۰.

زدن به الگوهای آموزشی و توسعه و تجدید افتخارات و سربلندیهای گذشته تاریخ خود را ندارند.

برای رسیدن به این هدف که چندان هم مشکل نیست، باید بخش بزرگی از بودجه ملی را به امر گسترش تعلیم و تربیت اختصاص دهند. ریشه کن کردن ریشه عمیق بی‌سوادی، اصلاح و مدرنیزه کردن سیستمهای آموزشی و اصلاح نمودن آن تنها و اساسی‌ترین راهی است که توسعه فرهنگی و عظمت اجتماعی ائمه‌های اسلامی را تضمین کرده و نقش و جایگاه تعیین‌کننده آنها را در روابط و معادلات بین‌المللی مشخص و برجسته خواهد نمود.

در ضرورت پرداختن به این مقوله همین بس که با تقویت و توسعه همه‌جانبه این نهاد، می‌توان سایر نهادها را تثبیت یا تحکیم و تقویت یا اصلاح کرد و جامعه را به هدفهای متوسط و هدف عالیش نزدیکتر ساخت. به همین جهت، اگر تعلیم و تربیت جامعه‌ای صورت صحیح نداشته باشد دیر یا زود سایر نهادها دستخوش بی‌نظمی و اختلال می‌شوند و همه امور و شؤون زندگی اجتماعی در معرض خطر فساد و نابودی قرار می‌گیرند.<sup>۱</sup>

### ویژگیهای اساسی فرهنگ اسلامی

فرهنگ اسلامی مجموعه‌ای از سنتهای ارزشی، باورهای اعتقادی، علوم و اندیشه‌های اجتماعی، فلسفی، تربیتی و سیاسی است که ساختار و مکانیسم منحصر به فردی دارد. این ساختار با معیارها و مشخصه‌های ممتازی تنیده که برخی از نمودها و مختصات ویژه آن را در نمادهای زیر می‌توان برجسته نمود:

#### ۱- الهی بودن این فرهنگ:

فرهنگ اسلامی نماینده و نمایشگر اراده و حاکمیت خداوند در زمین است. توحید، نبوت و معاد سازه‌های زیربنایی این فرهنگ و عدالت و امامت عناصر بنیادین آن هستند که محقق‌مشیّت و ارزشهای الهی را در جامعه بشری تضمین می‌کند.

«کار ویژه» اساسی این فرهنگ این است که:

اولاً، نیازهای فطری انسان را تأیید می‌کند.

ثانیاً، این نیازها را در مجرای صحیح و اصولی رهنمون می‌شود.

ثالثاً، آنها را تأمین می‌سازد و تحقق می‌بخشد.

۱. مصباح یردی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، (تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲) ص ۳۱۶-۳۱۷.

رابعاً، زمینه‌های تکامل، همسان‌سازی و الگوپذیری اندیشه‌ها و باورهای انسانی را فراهم می‌سازد.

خامساً، معیارهای مقدسی را در روابط اجتماعی، سنتهای اخلاقی و کنشهای سیاسی و رفتاری زندگی، تبیین می‌کند.

## ۲- پایداری:

فرهنگ اسلامی، چون الهی است از بالندگی و بالا روی و سیعی هم برخوردار است. به عبارت دیگر، عنصر زاینده‌گی و بالودگی از ملزومات اصلی فرهنگ اسلامی است که در یک خط سیر ممتد تاریخی همواره منبع نور و پویایی برای امت محمدی (ص) بوده است. بر خلاف سایر فرهنگهای بشری که در مراحل خاصی از تاریخ درخشیده و سپس به بایگانی ذهنها پیوسته‌اند، فرهنگ اسلامی تنها فرهنگی است که نه تنها قریب‌های متمادی را پشت سر گذاشته که تشخص ماهوی اسلامی و سازمان فرهنگی جامعه اسلامی را نیز هویت و اصالت بخشیده و حیات معنوی و اجتماعی مکتب و آیین محمدی را به سلاست و سلامت تضمین و تأمین نموده است.

## ۳- ویژگی فرامرزی:

خداوند خود، آیینش را جهان شمول و بین‌المللی اعلام می‌کند:

و ما ارسلناک الاکافه للناس بشیراً و نذیراً.<sup>۱</sup> ما تو را جز برای اینکه عموم بشر را (به رحمت خدا) بشارت دهی و از (عذابش) بترسانی نفرستادیم.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.<sup>۲</sup>

(ای رسول ما) به خلق بگو که من بدون استثنا بر همه شما جنس بشر رسول خدایم، آن خدایی که آسمانها و زمین همه ملک او است.

كما ارسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا و يزيككم و يعلمكم الكتاب و الحکمه و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون.<sup>۳</sup>

چنانکه فرستادیم میان شما پیامبری از خودتان، تا آیات ما را برایتان بخواند و شما را تربیت نموده و کتاب و دانش و حکمت تعلیمتان دهد و چیزهایی که نمی‌دانستید، به شما بیاموزد.

و ما ارسلناک الاکافه للناس.<sup>۴</sup>

ما تو را به پیامبری نفرستادیم مگر برای همه خلقها و مردمان.

والله يدعو الی دارالسلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.<sup>۱</sup>  
و خدا همهٔ خلق را به سر منزل سعادت و سلامت می خواند و هر که را می خواهد (به لطف خاص) به راه مستقیم هدایت می کند.

تمدن و فرهنگ عظیم اسلامی، میراث گران بهای همهٔ امت‌های اسلامی است. در باروری و غنای این فرهنگ همهٔ مسلمانان نقش داشته‌اند. روح این فرهنگ به گونه‌ای است که کام تشنهٔ همهٔ بشریت را سیراب می‌سازد. سیاه و سفید، عرب و عجم، آسیایی و آفریقایی همه بهره‌ یکسانی از این منبع عظیم می‌برند.

فراگیری و فرامرزی این فرهنگ به این دلیل است که:

۱- هدف نهایی کیش پیامبر تکامل همهٔ انسانها است.

۲- نیازهای فطری و فطرت خدا محوری را یک امر عمومی و بشری می‌داند.

۳- اصول اساسی فرهنگ اسلام بر محور الگوهای مقدس تربیتی استوار است که

کلّیت جامعه انسانی را فرا می‌گیرد.

۴- تمامی ارزشها، معیارها و هنجارهای اخلاقی و اجتماعی اسلام در جهت فراهم

ساختن زندگی سالم، متعادل و همسان اجتماعی برای جامعه بشری است.

۵- در فرهنگ اسلامی، انسان محور و مبدأ تمام خلقتها است که سازندگی

و سازشگری اندیشه و انگیزهٔ تحوّل اجتماعی در گرو اراده و خلاقیت او است. پرورش

و پیدایش چنین انسانی در فرهنگ اسلامی غایت هدف است.

۶- فرهنگ اسلامی فرهنگ زایشگری، تعهد و توسعه است که فطرت انسان را

می‌پالاید و باور و اندیشه آرمانی را در ساختار جامعه بشری می‌پروراند.

#### ۴- سیاست‌پذیری:

هیچ آیین آسمانی نیست که «سیاست» را وجه رفتارهای دینی و اجتماعی خویش قرار

داده باشد. و نیز دینی که بریده از سیاست باشد در جامعه منفعل است و عملاً از صحنه

و صفحه زندگی اجتماعی به دور، چنین دینی هیچگاه نمی‌تواند پاسخگوی نیازها

و واقعیت‌های ملموس و عینی جامعه باشد، چنانکه تجربه تاریخی، این واقعیت را عیناً

و عملاً به اثبات رسانده است.

اسلام آیینی است که با سیاست در آمیخته است و یکی از اساسی‌ترین پایه‌ها و احکام

آن موضوع سیاست است. در فرهنگ اسلامی سیاست مقوله‌ای است که دین را با



عینت‌های ملموس جامعه پیوند زده فرد و جامعه مسلمان را در صحنه زندگی «فاعل» می‌سازد نه «مفعول» بی‌اراده جبرهای اجتماعی!

به گفته یکی از دانشمندان:

قرآن ریشه اصلی تفکر سیاسی در اسلام است؛ و قرآن ضمن طرح و شرح مبانی اندیشه‌های سیاسی، اعتقاد و عمل به این مبانی و اندیشه‌ها را جزئی از قلمرو وسیع ایمان و بخشی از مجموعه تعالیم اسلام و گوشه‌ای از حیات یک مسلمان می‌شمارد؛ به طوری که در تفکر قرآنی تفکیک اندیشه و عمل سیاسی از ایمان و اسلام و زندگی مسلمان امکان‌پذیر نیست.<sup>۱</sup>

## ۵- همسازگری:

«مجموعه‌ای از باورها، پندارها در رابطه با علم و فنون و هنرها و عقاید و آداب‌گوناگون، نامش فرهنگ است.»<sup>۲</sup> از خصوصیات فرهنگ «واگیری» است. به عبارت دیگر، فرهنگ یک عنصر سیال است که تخصیص «مصری بودن» ذاتی این مقوله و جزء لاینفک آن می‌باشد. به همین دلیل است که در تاریخ اندیشه اجتماعی هیچ تمدن و فرهنگی را نمی‌یابیم که از فرهنگهای ماقبل و پیرامون خود به نحوی متأثر و برخوردار نباشد. در این روند، آن فرهنگی ماندگار بوده که از قدرت «جذب» و «انطباق» وسیعی برخوردار بوده و استراتژی سازگاری و سازندگی را به عنوان تخصیص مستمر حیات تاریخی خود قرار داده است.

تاریخ فرهنگها نشان داده که «یک فرهنگ تازه، بسیاری از مصالح عمارت خود را از فرهنگ دیگر اقتباس می‌کند اما شکل عمارت خویش را خودش می‌سازد.»<sup>۳</sup>

فرهنگ اسلامی نیز به عنوان مجموعه‌ای از ارزشها، باورها و دستاوردهای علمی و هنری پویا، نقش بزرگی در رستاخیز امت اسلامی داشته است. از امتیازات منحصر به فرد این فرهنگ این است که در طول حیات تاریخی خود توانسته به رهیافتها و بازآوریهای ذیل دست پیدا کند:

۱- عناصر مطلوب فرهنگهای پیرامون خود را در سطح ملی و بین‌المللی جذب نموده است.

۲- پس از جذب، به تنقیح، پالایش و پیرایش آن عناصر پرداخته و به آن جنبه ارزشی

۱. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، (ج ۲)، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶ و ص ۱۲۱.

۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، فلسفه فرهنگ و هنر، (تهران: کتابخانه گنج، ۱۳۷۰) ص ۲۷۵.

۳. همان، ص ۲۷۶.

۳- این فرهنگ، اندیشه اجتماعی را در جهت زایشگری، باورمندی و پیراستگی علمی و عملی هدایت نموده است.

۴- میری را در جهت تطبیق بازتابها و باز یافته‌های پیچیده علمی هر عصر با ارزشها و الگوهای مکتبی تحت عنوان «مقتضیات زمان» باز گذاشته است.

و این راز اصلی پویایی و جاویدانگی فرهنگ اسلامی است که در هر عصر و زمان همراه با کاروان تمدن بشری و حتی جلوتر از آن پیش رفته و می‌رود. اسلام تنها دینی است که انسان را نماینده و جانشین خداوند در زمین قرار داده است: «انی جاعل فی الارض خلیفه»<sup>۱</sup> و بر این اساس مطابق با نیازهایش دو نوع قانون وضع کرده است:

۱- قوانین ثابت و لا یتغیر که در همه اعصار و قرون پاسخگری ضرورتها و نیازهای او است و هیچگاه رنگ تغیر و زمان نمی‌گیرد.

۲- قوانین ثانوی و تغیرپذیر که در شرایط و مقتضیات مختلف، قابل تغیر و تطبیق با نیازها و ضرورت‌های جدید است.

انسانی که خلیفه خدا در زمین است اگر شرایطی را از لحاظ علمی کسب کند می‌تواند و می‌باید نیازهای اجتماعی هر زمان را با ارزشهای اسلامی منطبق ساخته و زمینه بهسازی و پرورش امت مسلمان را فراهم نماید.

«اسلام راه است نه منزل و توقفگاه»<sup>۲</sup> و به همین جهت است که به انسان مسلمان، آزادی و توان آن را داده است تا پیچیدگیهای این راه را خود با اراده و اختیار خود پیموده و به افقها و گستره‌های جدیدی دست پیدا کند. توشه این راه را هم اسلام فراهم کرده است. «فقه» زاد راه مطمئن این سفر است. «قدرت شگرف جوابگویی فقه اسلامی به مسائل جدید هر دوره‌ای نکته‌ای است که اعجاب جهانیان را برانگیخته است. تنها در زمان ما مسائل جدید رخ ننمرده است، از آغاز طلوع اسلام تا قرن هفتم و هشتم که تمدن اسلامی در حال توسعه بود و هر روز مسائل جدید خلق می‌کرد، فقه اسلامی بدون استمداد از هیچ منبع دیگر، وظیفه خطیر خویش را انجام داده است. در قرون اخیر بی‌نوجهی مسؤولین امور اسلامی از یک طرف و دهشتزدگی در مقابل غرب از طرف دیگر موجب شد که این توفم پیش آید که قوانین اسلامی برای عصر جدید نارسا است»<sup>۳</sup>

۱. بقره/۳۰.

۲. مطهری، مرتضی، اسلام و منتضیان زمان، (ج ۱، چاپ چهارم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸) ص ۱۶.

۳. همان، ص ۱۴.

همین قدرت انطباق و همسازگری اسلام باعث شده که ضمن حفظ اصول و ارزشهای ثابت خود به تلفیق و ترجمه علوم مختلف اطراف خود دست زده و فرهنگ اسلامی را در اوج عزت و بالندگی برساند.

اسلام مایه و بانی این قدرت را در ذات و فطرت آزادمنشی و آزادگی انسان تعبیه نموده است. پس از آن که اسلام تمدن عظیم و سیال خود را پایه گذاشت، مسلمانان در جهت توسعه و گسترده‌گی آن «بانظری مشرفانه به ترجمه علوم دست زدند، و برخی از مطالب پیشینیان را پسندیدند و برخی را نه و آنچه را هم پسندیدند، در بوته تحقیق گذاشتند و آن را تنقیح کردند و پیراستند و افزودند و کاستند»<sup>۱</sup>

قرآن هم به عنوان منبع قانون الهی، تلاش و تکاپوی انسان را در جهت کشف و گسترش فرهنگ و اندیشه علمی و اجتماعی تأیید نموده و دست او را برای بازگشایی افقهای جدید و دست یافتن به روزنه‌های وسیعتر فرهنگی باز گذاشته است.

«قرآن نمی‌خواهد جای نیروی خلاقه انسانی را بگیرد، و انسان را از مواهب و استعدادهایی که در مقام تلاش دارد باز دارد. تلاشهای انسان در همه زمینه‌های زندگی با میدان گسترده‌ای که از شناخت و تجربه دارد و باید برای انسان، به عنوان حق مسلمش باقی بماند. قرآن خود را نمی‌خواهد به جای این صحنه‌ها قرار دهد. قرآن به جای اینها، خود را به عنوان یک نیروی معنوی و روانی برای انسان‌سازی معرفی می‌کند که می‌تواند به نیروهای انسان، انفجار ایجاد کند و او را در مسیر صحیح خود به کار گیرد»<sup>۲</sup>

بنابراین، «در پی‌ریزی فرهنگ و تمدن اسلامی، پس از نقش اساسی قرآن کریم و سنت نبوی و معارف و تعالیم ائمه طاهرین، عالمان و متفکران عرب و ایرانی و برخی سرزمینهای دیگر همه با هم سهیم بوده‌اند»<sup>۳</sup>

«تمدن اسلام که بدین گونه و ارث فرهنگ قدیم شرق و غرب شد، نه تقلید کننده صرف از فرهنگهای سابق بود، نه ادامه دهنده محض. ترکیب کننده بود و تکمیل سازنده... و در قلمرو چنین تمدن قاهره‌ی، همه عناصر مختلف البته راه داشت: عبری، یونانی، هندی، ایرانی، ترکی و حتی چینی»<sup>۴</sup>

۱. حکیمی، محمدرضا، دانش مسلمین، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌تا) ص ۷۷.

۲. صدر، محمدباقر، ستهای تاریخ در قرآن، ترجمه دکتر سیدجمال موسوی اصفهانی، (بی‌جا: انتشارات اسلامی، بی‌تا) ص ۱۱۱.

۳. حکیمی، ص ۵۶.

۴. زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه اسلام، (چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۹) ص ۵۶.

# کارکردهای فرهنگ در توسعه اجتماعی و سیاسی

## کارکرد فرهنگ در توسعه اجتماعی

فرهنگ به عنوان مهمترین عنصر ساختاری، بی‌بدیل‌ترین کارکردهای اجتماعی را در نظام ارزشها و هنجارهای یک جامعه، دارد. مجموعه این کارکردها به گونه‌ای سامان می‌پذیرد که در نهایت به همگونی و همسانگری جامع و هدفمند بنیانهای اصیل و آرمانی جامعه می‌انجامد.

فرایند کلی این کارکردها، دارای ابعاد و عناصر ارزشی متعددی است هر کدام در بخشی از جریان بهسازی فضای حیاتی و تألیف عناصر و نهادهای مؤثر اجتماعی را تأمین و تسهیل می‌کند در یک مسیر اجمالی، محورهای مهم زیر را می‌توان به عنوان نمودار کلی این کارکردها مطرح ساخت:

### ۱- خلق ارزشها:

فرهنگ به عنوان یک عامل معنوی، همانگونه که در جهت تحکیم و تثبیت ارزشها نقش تعیین‌کننده دارد، مجرای است برای پدید آمدن گونه‌هایی از ارزشها و بایسته‌های اخلاقی و اجتماعی، لازمه این کارکرد این است که پیراستگی و پویایی جزء حیات طبیعی آن فرهنگ شده باشد و گرنه فرهنگی که توانایی تلفیق‌گری و جامعه‌پروری را نداشته باشد نه تنها معیارهای ارزشی را تنقیح و توشیح نمی‌کند که بانی بسیاری از ضدارزشها و باعث بسیاری از نابهنجاریها و کژراهه‌های اخلاقی و اجتماعی نیز، می‌شود.

بازآوری مجموعه‌ای از ارزشها و باز پروری دسته‌ای از نوزائیه‌های ارزشی نتیجه منطقی یک فرهنگ مطلوب و ره‌آورد عینی مطلوبیت فرهنگی یک جامعه است، که در نمادهای زیر می‌توان تجسم کرد:

الف- گسترش لطافت روحی و ملایمت رفتاری در روابط و کنشهای اجتماعی.

ب- توسعه و تأمین آزادی و آزادگی فردی و اجتماعی.

ج- پرورش، تثبیت و تحکیم روح باورمندی و خدا محوری در جامعه.

د- مجال‌گیری از اثبات و اشاعه دو مقوله «ظلم‌پذیری» و «زرمداری غالب».

## ۲- پای بندی به ارزشها:

نخستین فرایند فرهنگ محوری یک جامعه، تعهدپذیری نسبت به ارزشهای مشترک و مقدس آن جامعه می باشد. این ارزشها یا از باورهای مذهبی و دینی نشأت می گیرند و یا از قوانین، آداب و سنتهای اجتماعی و عرف عمومی که برای افراد جامعه الزام آور و وجدان برانگیزند به میزان رشد و توانایی ذهنی و فکری یک جامعه، جریان فرهنگ پذیری و به تبع آن ارزش پذیری و تعهد باوری نیز توسعه خواهد یافت و جامعه ای که این عناصر با روحشان عجین شده باشد، شانس بزرگی برای بقا و توسعه خواهد داشت.

نتیجه طبیعی این روند این خواهد شد که:

الف- ارزشهای تبثیت شده، پویا، ماندگار و همگانی لازمه و جزئی از حیات اجتماعی خواهد ماند.

ب- این ارزشها، رهیافتها و الگوهای ریز زندگی اجتماعی را شکل و سامان می بخشد. ج- همه عناصر ساختاری جامعه، یک هدف و جهت را دنبال می کند و آن رسیدن به خواسته های مطلوب و همسانگر اجتماعی، سیاسی و روحی است.

## ۳- افزایش حس همگرایی:

در جامعه ای که فرهنگ و معیارهای ارزشی، شکل روابط و مناسبات اجتماعی را تعیین می کند احساس و درک عمیقی از علایق و پیوستگیهای مشترک در جامعه وجود دارد که این احساس آگاهانه و همگون ساز، انگیزه قدرتمندی را در جهت گسترش اندیشه دگرخواهی و همگرایی متوازن ایجاد می کند.

در چنین جامعه ای، چهارچوبه های همبستگی مشخص است، همه به آن چهارچوبها ایمان و اعتقاد دارند، همه در جهت تحقق هدف و باورهای مشترک تلاش دارند و می کوشند انگیزه ها و دستها را به سوی یک جهت تعیین شده هدایت کنند.

تعهد در چنین جامعه ای نه تنها یک مفهوم بنیادین است که ارزشی است گره خورده با جزئی ترین عمل اجتماعی؛ عملی که هیچگاه از مجرای «منیت فردی» عبور نکرده و همواره در بالاترین سطح خواسته ها و خاستگاه اجتماعی جای دارد.

## ۴- پایداری اصول و حاکمیت هنجارها:

زنده بودن اصول و پویایی هنجارهای حاکم بر یک جامعه، رابطه تنگاتنگی با میزان رشد و پیراستگی فرهنگی آن جامعه دارد. فرهنگها به مثابه ویتامینهای حیاتی است که هر چه قویتر باشند استخوان بندی عناصر پایه ای و عوامل ساختی جامعه، جاندارتر، مقاومتر



و پردوامتر خواهد بود.

وجود فرهنگ بنیهدار موجب می‌شود افراد جامعه اولاً درک و شناسایی درستی از اصول و بنیادهای مشترک اجتماعی داشته باشند، ثانیاً آگاهانه در جهت پاسداری و حفظ آنها خود را متعهد و ملزم سازند، ثالثاً تمامی حرکتها و شئون حیاتی خود را با آن اصول و معیارهای مشترک منطبق و هم‌جهت نمایند.

جامعه‌ای که از چنین ویژگی‌های برخوردار باشد هم دارای هنجارها و دریافتهای زنده و نهادینه شده خواهد بود و هم این هنجارها دارای بار ارزشی بوده و برای افراد جامعه انگیزه و الزام اخلاقی و تعهدات وجدانی خلق خواهد کرد. در نتیجه، این هنجارها از امتیازات و ویژگیهای زیر برخوردار خواهد بود:

الف - مطابق با اصول، همگانی و قابل اجراست.

ب - سازنده، پویا و با پشتوانه است.

ج - انگیزه‌آفرین و تحرک‌زاست

د - مداوم، مقاوم و ماناست.

## ۵- رشد شعور اجتماعی:

عینی‌ترین خصیصه فرهنگ رشد بدون واسطه شعور اجتماعی است. فرهنگی که با مایه‌های اصیل و زاینده پرورده شده باشد: اولاً زمینه‌های مطمئنی را جهت گشایش ذهنی، روحی و فکری جامعه فراهم می‌آورد، ثانیاً الگوی درست کرداری و راست‌انگاری را می‌آموزد، ثالثاً، قدرت خلاقه تلفیق‌گری، تحلیلگری انطباق‌سازی و پیراستاری را در شعور اجتماعی تقویت و افزایش می‌بخشد.

در صورت چنین پی‌آوردی، جامعه مورد نظر از اهرم‌های زیربرخوردار خواهد شد:

الف - درک و برآورد درستی از پدیده‌های سیاسی و اجتماعی پدید می‌آید.

ب - نسبت به اهداف ملی پیگیر، جستجوگر و سختکوش خواهند بود.

ج - احساسات ملی به آگاهی و توازن مثبت سیاسی تبدیل خواهد شد.



## کارکرد فرهنگ در توسعه سیاسی

یکی از مباحثی که سخت اهمیت دارد و متأسفانه توجهی از سوی جامعه‌شناسان و عالمان علوم سیاسی به آن نشده، بحث «فرهنگ و تأثیرات آن بر توسعه سیاسی» است. ضرورت طرح و پژوهش علمی این بحث به مراتب جایگاهی برتر از سایر عناصر و عوامل علمی قابل طرح در توسعه سیاسی را، دارد، چه اینکه فرهنگ سازنده ساختار اساسی

بنای یک جامعه است و طبعاً کلید و محور هر تحول و تغییری در گرو این مقوله است. در میان جامعه‌شناسان فقط «وبر» است که به فرهنگ نقش بنیادی در تحول اجتماعی، قائل است. اما پژوهشگران و تنورسینهای علوم سیاسی در بحث توسعه سیاسی از فرهنگ به عنوان یک عامل تأثیرگذار و مستقلى که در شکل بخشیدن به توسعه و فراهم‌آوری موجهای پیش‌رونده نقش «اؤليه» را دارند، یاد نکرده و معتقدند «این عوامل نسبت به عوامل اجتماعی-اقتصادی که عنصر اساسی به شمار می‌آیند، دارای خصیصه فرعی می‌باشند».<sup>۱</sup> برخی از جامعه‌شناسان فقط برای اثبات برتری فرهنگی غرب و تشویق کشورهای توسعه نیافته به رویکرد جدی به الگوهای غربی و القای روانی این باور که توسعه یافتگی مستلزم فرهنگ‌پذیری غرب است این نظریه را مطرح ساخته‌اند که «توسعه... نتیجه تراوش عناصر فرهنگی از کشورهای توسعه یافته به کشورهای توسعه نیافته»<sup>۲</sup> است. و برخی دیگر می‌گویند «اگر کشورهای توسعه نیافته بخواهند به درجه‌ای از توسعه دست یابند، بایستی فرهنگ سنتی خود را به فراموشی سپرده و با قبول فرهنگ مدرن، خود را با خصوصیات غربی سازگار نمایند».<sup>۳</sup> این گروه همچنین «فرهنگ کنونی غرب را فرهنگ جهانی و به بیان دیگر فرهنگ جهان امروز به شمار می‌آورند و معتقدند که برای کشورهای جهان سوم راهی جز پذیرش بی‌چون و چرای آن وجود ندارد...»<sup>۴</sup>

این دیدگاه افراطی و منحرفانه سیاسی از فرهنگ، مختص اندیشه برتری جویانه غربی است که فقط فرهنگ منحط غرب را قابل تأثیرگذاری و قادر به ایجاد روند توسعه و پیشرفت می‌داند. در حالی که حقیقت مسلم این است که شرط لازم برای توسعه در هر کشوری، ثبات ارزشی و اصالت فرهنگی حاکم بر سازمان و مجموعه‌های فرهنگی آن کشور است. این واقعیت مخصوصاً در روند توسعه سیاسی عینیت و ضرورت برتری پیدا می‌کند. چرا که فرهنگ بیگانه آن هم غربی نه تنها باعث توسعه نمی‌شود بلکه با ایجاد تضاد رفتاری و دگرگونی ارزشی در جوامع توسعه نیافته، عملاً زمینه کارسازی بسیاری از عوامل و عناصر توسعه مثل تجانس فرهنگی، استحکام ارزشها، همبستگی ملی و... را سد می‌کند. بنابراین، فرهنگ هر جامعه در صورت برخورداری از ویژگیهای لازم ساختاری و ارزشی، منبع قدرتمند، اصیل و هدفمندی است که پتانسیلهای نیرومندی را برای ایجاد توسعه سیاسی در اختیار دارد. رهاسازی و بهره‌وری از این پتانسیلها، بستگی به ظرفیت

۱. دو رژه، موریس، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، (تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۹)، ص ۱۷۹.

۲. گوندر فرانک، آندره، جامعه‌شناسی توسعه و توسعه یافتگی، جامعه‌شناسی، ترجمه: منوچهر سناجیان (تهران، مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف: ۱۳۵۹) ص ۶۷.

۳. نراقی، یوسف، توسعه و کشورهای توسعه نیافته، (تهران: شرکت سهامی انتشار ۱۳۷۰) ص ۳۶.

فکری، پشتوانه تاریخی، درایت و خلاقیت اجتماعی هر کشور دارد.  
در این گفتار می‌کوشیم نمادهایی از تأثیرگذاری فرهنگ بر توسعه سیاسی به اثبات  
برسانیم، بدین جهت شاخصهای ذیل را در جهت اثبات این فرض به تحلیل و حلّاجی  
می‌کشیم:

## ۱- اصلاح‌سازی ساختار سیاسی:

«پارس‌ز پدیده فرهنگ را از یک سو محصول روابط اجتماعی متقابل و از طرف دیگر  
عامل تعیین‌کننده این روابط می‌داند.»<sup>۱</sup> این برداشت جامعه‌شناسانه از فرهنگ، برداشت  
واقعیت‌گرایانه‌ای است چه اینکه «اگر عامل فرهنگی وجود نداشته باشد انسان از بینش  
و قدرت عقلی و اخلاقی لازم برای تنظیم نیروها و جلوگیری از انحراف قدرتها  
برخوردار نمی‌شود.»<sup>۲</sup>

فرهنگ سالم و مترقی، فرهنگی است که به انسانها هرچه بیشتر وسعت بینش  
و خودآگاهی و قدرت تغییر شرایط محیط، می‌دهد. چنین فرهنگی مایه و نیروی حرکتی  
است که جامعه برای جلو راندن و تغییر کمی و کیفی در اسباب و لوازم زندگی اجتماعی  
در اختیار دارد.<sup>۳</sup>

بنابراین، نقش فرهنگ در زندگی اجتماعی.

اولاً، تنظیم و توسعه روابط اجتماعی است.

ثانیاً، عیارسازی و تعدیل این روابط بر اصول و معیارهای درست و باز پرورنده و باز  
دارنده است.

ثالثاً، افزایش قدرت کنترل‌کنندگی عناصر و نهادهای اجتماعی بر قدرت سیاسی است.  
فرهنگ آرامش یافته و با اثبات این تأثیر و توانایی سیاسی را دارد که به انسان میدان  
می‌دهد خود تصمیم بگیرد، خود امور خود را اداره کند، خود عادت به فکر کردن و تعقل  
پیدا کند، و این نیروی تعقل و تفکر است که انسانهای یک جامعه را در پیدا کردن مایه‌ها  
و پیوندها و نیروهای درونی خود یاری می‌کند تا آنها چیزی به دست خود و برای خود  
بسازند و آنها را وادار می‌کند که از تباهی مایه‌های اجتماعی، طبیعی و فرهنگی خود به  
دست قدرت، جلوگیری کنند و حرکت قدرت سیاسی را به سوی منکوب کردن این  
ارزشها متوقف سازند.<sup>۴</sup>

۱. توسلی، غلامعباس، نظریه‌های جامعه‌شناسی، (چاپ سوم، تهران: سمت، ۱۳۷۱) ص ۱۲۷.

۲. حاج سید جوادی، علی‌اصغر، از اعماق، (چاپ سوم، بی‌جا: چاپ سکه، ۱۳۴۹).

۳. رک. به: همان، ص ۲۱۸-۲۳۱-۲۳۲.

۴. رک. به همان، ص ۲۳۷-۲۳۸.

از همین رو است که «هر قدر فرهنگ در تربیت اجتماعی، سیاسی و اخلاقی افراد بیشتر نفوذ کند و با کیفیتی قوی و نافذ به کمیّتی بیشتر و افزونتر در قشرهای جامعه به دست آورد به همان نسبت ریشه‌های قدرت را در روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه ضعیفتر می‌کند و برای تکامل و رشد فکری افراد فضاهای بازتری به وجود می‌آورد.»<sup>۱</sup> نتیجه اینکه فرهنگ به مردم یک کشور این فرصت و توان را می‌دهد که از قدرت فزاینده سیاسی و فشارها و عوامل توسعه خود سرباز شود و انحصارگری صاحبان قدرت و حاکمیت جلوگیری کرده و آگاهانه و شجاعانه در مقابل آن بایستند. بدین ترتیب یکی از پایه‌های مهم توسعه سیاسی تثبیت می‌شود.

## ۲- گسترش مسؤولیت‌پذیری:

پای بندی به حاکمیت ارزشها و تعهد نسبت به سرنوشت جمعی، رابطه مستقیمی با میزان رشد فرهنگی دارد. در جامعه‌ای که فرهنگ و ارزشهای ناشی از آن به درستی جایگاه خویش را باز یافته و شکل رفتاری و ساختاری نهادها و گروه‌های اجتماعی را سامان و سازمان می‌بخشد، مسؤولیت‌پذیری فردی و گره‌گشایی جمعی سالم‌ترین مشخصه روابط اجتماعی است. در چنین رابطه‌ای، آنچه اهمیت اولیه و ضرورت حیاتی دارد، سرنوشت جامعه و بهسازی زندگی مشترک اجتماعی و سیاسی کلیت آن جامعه است. فرد در پی فراهم‌آوری بهترین وجه آسایش جمع است و جمع در تلاش ایجاد وسیعترین گستره‌ای است که فرد را به مطلوب‌ترین امیال و آمالش برساند. در این سیستم، همه افراد جامعه در برابر هنجارها، ارزشها و نیازهای مشترک احساس تعهد، مسؤولیت و وابستگی می‌کنند، همه می‌کوشند:

الف- موتور پویایی جامعه را روشن نگهدارند.

ب- دردها و درمانها را تقسیم کنند.

ج- مطلوبها و مانندگریها را تکثیر نمایند.

د- همه در جهت اصلاح و اعمار کارکردها و سیستمهای سیاسی بسیج شوند.

## ۳- توسعه جنبشها و تحولات اجتماعی:

جستجوگری، نکاپو، اصلاح طلبی، کثرت‌گرایی سیاسی و ترقیخواهی اجتماعی نمایشگر یک جامعه زنده و باز است و جامعه زنده نتیجه و بازتاب زنده بودن فرهنگ آن جامعه است.

در چنین جامعه‌ای سازندگی و سامان‌پذیری، پایه و مایه اصلی تحرکات سعودی است، و به همین دلیل پایگاه‌های اجتماعی «متعادل» و نقشها «هنجارمند» است. جابیه جایبها عمدتاً عمودی و «میان‌نسلی» و در جهت ترقی و بالاروی سیر می‌کند. جوشش و کوشش هدفمند، شایع‌ترین و برترین مشخصه زندگی اجتماعی و پیوستگی گروهها و جنبشها، شاخص‌ترین ویژگی ساختاری جامعه است.

افکار عمومی مهم‌ترین عاملی است که دائماً حرکتها و تحولات اجتماعی را تحریک و تولد می‌بخشد. «حرکتها» شکل و نموداری از غلیان خواسته‌های مردمی و «تحولات»، صورتی از فزون‌خواهی سیاسی-فکری است که پیدایی آگاهی عمومی و خودپروری اجتماعی را تضمین و تأمین می‌کند.

بنابراین، جنبشها ابعاد گسترده‌ای دارند، این جنبشها نموداری از باروری فرهنگی و گستردگی الزامات عقلی و ذهنی افراد و عناصر سازمانی جامعه‌اند که در نهایت به نهادی شدن بسیاری از برنامه‌ها می‌انجامد و نتیجه این نهادی شدن تأمین حراست یکسان و حقوق یکسان برای بسیاری از گروههای اجتماعی است که مورد ظلم، تبعیض و بی‌عدالتی واقع شده‌اند و نیز در صورت موفقیت این جنبشها، تغییراتی، در قانون اساسی به وجود آمده و زندگی جدید و آسایشمندی را برای میلیونها انسان به ارمغان می‌آورد.<sup>۱</sup>

#### ۴- امحای خرافات:

خرافه‌پرستی و افسوسگرایی، بدترین عاملی است که دروازه‌های توسعه فرهنگی و اجتماعی را برای یک جامعه می‌بندد. خرافه‌پرستی مفرط همانند خوره‌ای است که به جان، فکر و روح جامعه افتاده و نیروی خلاقیت و تعقل آن را فلج می‌کند و بدین ترتیب تمام اجزا، عناصر و گروههای آن جامعه رنگ رکود و ایستایی می‌گیرند و توانایی آفرینشگری و نوزایی را از دست می‌دهند.

«دور باطل» و تسلسلهای ناگزیر فشرده‌گی و رخوت فرهنگی حاکم بر یک قلمرو اجتماعی از «توانگری»، «مبادله» و «تغییر» که شرط اساسی پیشرفتگی فرهنگی است، جلوگیری نموده و چهارچوب تنگی را بر مجرا و منفذ گردش تاریخی آن تحمیل می‌کند. در این صورت است که «تأخر فرهنگی» در جامعه سایه گستر و پایدار می‌شود.

برای ایجاد پویایی در یک جامعه، فراهم ساختن زمینه نبادل فرهنگی، اقتباس فرهنگی و تعامل فرهنگی با جوامع دیگر اصلی‌ترین شرط است چرا که «پویایی

۱. ر.ک. به: کون، بروس، بانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس دکتر غلامعباس توسلی و رضا فاضل (تهران: سمت، ۱۳۷۲) ص ۴۱۲.



فرهنگی-اجتماعی هر جامعه، یا از تحرک و پویایی عناصر درونی آن جامعه مشخص نشأت می‌گیرد و یا از تحولات سایر جوامع تأثیر می‌پذیرد.<sup>۱</sup> و جامعه‌ای که از درون، لایه‌ای از ذهنیت گریه‌های موهوم و پرستشها و باورهای متحجر و خرافی بر اندیشه و مبانی فرهنگی آن ضخامت گرفته باشد هم راه تبادل و اقتباس فرهنگی را سد کرده و هم مسیر پویایی و باروری مدرن را گم می‌کند.

در بحث پویایی فرهنگها این واقعیت جلوه‌گری می‌کند که «درون پویایی فرهنگ از خصیصه درونی عوامل و عناصر فرهنگی در یک جریان تحولی و تطوری منشأ می‌گیرد و برون پویایی آن به دنبال تأثیر و تأثری است که با عوامل و عناصر فرهنگهای دیگر برقرار است»<sup>۲</sup>

جوامعی که بتواند شرایطی را در جهت درون پویایی و برون پویایی عناصر فرهنگی خود فراهم آورد نه تنها عوامل تحجر و پس ماندگی فرهنگی را سرکوب می‌کند بلکه فرصت و موقعیتی پیش می‌آورد که تمامی عوامل مؤثر اجتماعی تبلوری از جریان فرهنگ پذیری و انعکاسی از فرایند توسعه فرهنگی گردد. فرایندی که به استحکام و پیرایش هرچه بیشتر تمامی زیربناهای آن جوامع منجر می‌شود، این زیر بناها که به قول «ماکس وبر» شامل طرز فکر، نوع دین، کیفیت اعتقاد، ایدئولوژی و ایمان یک نسل و یک عصر در جامعه می‌شود، نه تنها در انستیتوسیونهای دیگر اجتماعی مثل خانواده، سیاست، شغل، زندگی و مصرف تأثیر مستقیم دارد، بلکه در زیربنای تولیدی جامعه نیز دخالت مستقیم دارد.<sup>۳</sup>

## ۵- افزایش مشارکت ملی:

توانایی فرهنگی این رشد و درایت سیاسی را برای افراد یک جامعه به وجود می‌آورد که نسبت به تحولات و انفعالات سیاسی جامعه خویش حساس بوده و در جهت تحکیم و تأمین آزادی و منافع ملی خود بیندیشند. وقتی در جامعه‌ای این حساسیت و تفکر سیاسی پا بگیرد، مردم خود، صحنه گردان قدرت، حاکمیت و ابتکارات سیاسی خواهند بود. نظارت اجتماعی و آگاهی سیاسی اهرمهایی هستند که قدرت مطلقه را محدود و حاکمیت رژیمها را محصور می‌سازند. بدین ترتیب، این اندیشه به عنوان یک اصل عمومی تفکر جامعه را شکل می‌بخشد که:

۱- حکومت، تنظیم کننده شکل روابط اجتماعی است.

۲- اختیارات و مجراهای اعمال آن، باید کانالیزه شده باشد.

۱. کلابی، سیاوش، اصول و مبانی جامعه‌شناسی، (تهران: انتشارات فردوس ۱۳۶۹) ص ۱۵۷.

۲. آراسته خور، محمد، جامعه‌شناسی سیاسی، (تهران: نشر صدوق، ۱۳۷۱) ص ۱۲۵.

۳. مساوانی آذر، معجید، مبانی جامعه‌شناسی، (تبریز: انتشارات احرار، بی تا) ص ۳۳-۳۴.

۳- اراده مردم، تأمین کننده مشروعیت حکومت است.

۴- تمامی افراد جامعه در اعمال قدرت، حق یکسانی دارند.

۵- منافع اساسی جامعه در گرو توانگری و مشروعیت قدرت حاکمه است.



## ۶- گسترش همگونی اجتماعی

همگونی، فرایندی است که از توسعه فرهنگی ناشی می‌شود. فرهنگ یک جامعه عامل انسجام بخش و تعیین کننده عاداتها، رفتارها و خرده فرهنگهای گروهها و طبقات اجتماعی است. در یک جامعه گروهها، طبقات، و اقشار مختلفی زندگی می‌کنند هر کدام خصیصه‌ها و آداب مخصوص به خود را دارند که در نهایت ساخت کلی فرهنگ آن جامعه را شکل می‌بخشند. فرهنگ کلی یعنی مجموعه‌ای از خرده فرهنگهای ادغام شده یک واحد سیاسی-جغرافیایی.

در هر جامعه‌ای که ترکیب این فرهنگها شکل رشد یافته‌تری داشته باشد از دوام و استحکام بیشتری برخوردار خواهد بود، و بالطبع هر چه این استحکام بیشتر باشد همگونی و انسجام، تکامل یافته‌تر و قاعده‌مندتر است.

فرهنگ، رفتار اجتماعی را چنان نظام می‌دهد که شخص با جامعه مشارکت دارد بدون آن که ناگزیر باشد مرتباً شیوه‌های فکر کردن و عمل کردن را ابداع یا اختراع کند. این فرهنگ است که قسمتهای گوناگون رفتار افراد یا گروهها را در ارتباط گذاشته و همساز می‌کند<sup>۱</sup> از گذر فرهنگ است که می‌توان معنا، هدف و نوع رفتار خواه فردی، خواه اجتماعی را فهمید. فرهنگ هر چه عمیقتر درک شود، یکپارچگی آن در نوعی مفهوم زندگی بهتر درک می‌شود.<sup>۲</sup>

از جانب دیگر، فرهنگ هر جامعه در تکوین و شکل‌بندی شخصیت اجتماعی سهم به‌سزایی دارد. هر چند تفاوت‌های شخصی میان افراد یک جامعه زیاد است، اما نوعی اثر فرهنگی روی شخصیت وجود دارد که هیچکس نمی‌تواند از آن برکنار بماند.<sup>۳</sup> رابطه متقابل فرهنگ و جامعه چنان است که می‌توان گفت این فرهنگ است که جامعه‌اش را می‌سازد، همانطور که جامعه فرهنگش را می‌سازد.<sup>۴</sup>

طبیعی است که هر چه همگونی در جامعه‌ای بیشتر باشد، ثبات و یکرنگی سیاسی جلوه بیشتری خواهد داشت و لازمه این ثبات و استحکام، توسعه و توانایی سیاسی است.

۱. نیک‌کهر، عبدالحسین، مبانی جامعه‌شناسی، (چاپ سوم، تهران: رابزون (۱۳۷۱) ص ۲۷۴.

۲. همان، ص ۲۵۷.

## ۷- توسعه همگرایی و تفاهم ملی:

یکی از کارکردهای مهم فرهنگ «اجتماعی ساختن» (Socialization) افراد جامعه است. در فرایند اجتماعی شدن است که انسانها از آن طریق، اعتقادات، گرایشها، ارزشها، هنجارها و عادات را از فرهنگ اخذ می‌کنند.<sup>۱</sup> فرهنگ مسلط همواره تلاش می‌کند ارزشهای وابسته به خویش را به عنوان تنها ارزشهای معتبر به کلیه اعضای جامعه تحمیل کند.<sup>۲</sup> در چنین صورتی است که یکی از پایه‌های اساسی قوام و دوام جامعه یعنی همبستگی و همانندی استحکام می‌یابد.

دورکیم معتقد بود که همانندی سرچشمه دوم همبستگی است. هر جامعه‌ای در آغاز بر همانندی استوار است. در هر جامعه، اشتراک زبان، مذهب، عادات، اساطیر، نظامهای ارزشی و به طور کلی‌تر اشتراک فرهنگی امری اساسی است. تماس فیزیکی، نزدیکی و با هم بودن نیز اساسی هستند.<sup>۳</sup>

اصولاً فرهنگ یکی از استوارترین پایه‌های همبستگی اجتماعی را فراهم می‌کند. فرهنگ الهام بخش وفاداری و فداکاری در راستای اهداف جامعه است.<sup>۴</sup>

فرهنگ هر جامعه شاخص یا هویت افراد و وسیله تحکیم وحدت جامعه است.<sup>۵</sup> این پیوندها رشته عمیقی از درهم گره خوردگی در میان افراد جامعه ایجاد کرده و همه افکار و آرمانهای آنها را در یک راستا جهت می‌بخشد. اهداف ملی، منافع ملی و آسایش و امنیت ملی مطلوبهای آرمانی هستند که همه گروهها و اقشار اجتماعی هم آوا در پی تحقق و تحکیم آن هستند. جامعه‌ای که به چنین درک و شعور اجتماعی- فرهنگی نایل آید، آگاهانه در جاده هموار توسعه سیاسی قدم برداشته است.

## ۸- هویت یابی و خویشتن باوری:

امروز «بحران هویت» پدیده آشنایی است که بسیاری از کشورها با آن رو به رو هستند. وجود این پدیده که از عوامل اصلی توسعه نیافتگی اجتماعی به شمار می‌رود خود محصول توسعه نیافتگی فرهنگی و نتیجه سرگردانی و سردرگمی ارزشها است.

نسل امروز می‌فهمد که دنیای اخلاقی، فرهنگی و اقتصادی پدران، بی‌ارزشی و تباهی خود را به ثبوت رسانده است و این همان دنیایی است که پدران ما بر اساس منافع خصوصی و بر ضرر دیگران سازمانها، علم و وسایل و ابزارش را سریعتر از اخلاق

۱. او. محسنی، منوچهر، مذمات جامعه شناسی، (چاپ پنجم، تهران: مؤلف، ۱۳۶۸) ص ۱۶۸.

۲. موریس دورژه، جامعه شناسی سیاسی، ص ۳۷۰.

۳. عبدالحسین نیک گهر، مبانی جامعه‌شناسی، ص ۲۷۴.

۴. آریان پور، امیرحسین، «برداشتی مردمی از فرهنگ»، دنیای سخن شماره ۶۱، شهریور و مهر ۱۳۷۳، ص ۲۶.

و شخصیت و رفاه انسانها دگرگون می‌سازند.<sup>۱</sup>

اساساً دنیای معاصر دنیای مسخ شده‌ای است که ارزشهای انسانی به کلی فراموش شده و جای آن را ضد ارزشهایی گرفته که بشریت را هر لحظه به تباهی هویتی و بی‌خانمانی فرهنگی سوق می‌دهد.

دنیای سرمایه داری و توسعه یافته از فرط سیری «سعادت» خود را گم کرده‌اند و جهان گرسنه سوم، از شدت بدبختی ارزشها و هویت فرهنگی خود را به سودا گرفته و یا فراموش کرده‌اند. سیری و گرسنگی بالای جان انسان امروزی شده و مبنایی قرار گرفته برای همه رفتارها، جنجالها و روابط انسانی و بین‌المللی. این بلا، به جای «فرهنگ» نشسته و تعیین کننده اصول زندگی و شیوه فکر کردن انسان معاصر شده است.

از همین رو است که اهمیت اساسی و زیربنایی فرهنگ را در نوع و جهت زندگی انسانها و جوامع به خوبی در می‌یابیم. چه، فرهنگ به جامعه اصالت می‌بخشد؛ وقتی جامعه‌ای از چنین ویژگی برخوردار شد، نیروها، گروهها و افراد آن، هویت می‌یابند، به خویشتن اصیل و مستقل خویش تکیه می‌کنند، دارای ارزشها، سمبولها و ساحت خاص تاریخی و الهامات خاص می‌شوند، و همین عوامل و عناصر است که به جامعه اجازه می‌دهد تا خویشتن را از جوامع دیگر متمایز سازد و با ایجاد نیروی خلاق، خود را در مقابل دیگر جوامع شناسایی کند.<sup>۲</sup> همین مشخص است که پشتوانه مقتدر و نیرومند خود یابی و خویشتن باوری سیاسی-اجتماعی قرار می‌گیرد و این اندیشه را در جامعه حاکم می‌سازد که شرط بقا و لازمه توسعه سیاسی، تکثیر همبستگی ملی، درک مسؤولیتها و وظایف اجتماعی، پایداری ارزشها، تعمیق نگرشها و آگاهیهای سیاسی-اجتماعی است.

## ۹- افزایش بهنجاری:

جامعه متعادل و سالم جامعه‌ای است که بهنجاری جزء طبیعت ثانوی آن شده باشد. سیر طبیعی چنین جامعه‌ای معجرای قاعده‌مندی را در همه شؤون اجتماعی طی می‌کند، تمامی عوامل و عناصر حیاتی در تعقیب و تحکیم یک هدف هستند و آن سلامتی و همواری ارزشها و رفتارهای اجتماعی جامعه است و این نتیجه بلوغ و ثبوت فرهنگی است که خمیر مایه زندگی آن جامعه را سرشته است.

هنجارمندی و بهنجاری، به افراد جامعه درد و درک ملی، مذهبی و سیاسی تزیین می‌کند و آنان را به جاده هموار شدن و بودن سوق می‌دهد. اندیشه‌ها به منصف ظهور

۱. حاج سیدجوادی، علی اصغر، ازبانی ارزشها، (چاپ چهارم، بی‌جا: توس ۱۳۴۹) ص ۲۴۱.

۲. در آئی، کمال، درآمدی به نقش هویت فرهنگی در نظام آموزشی و توسعه، مجموعه مقاله‌های سخنار جامعه‌شناسی، ج ۱، ویراستار: محمد تقوی، تهران: سمت ۱۳۷۳) ص ۵۲.



می‌نشینند و همه حرکت‌های اجتماعی در جستجوی سعادت و سلامت می‌گردند. همه اجزا و عناصر جامعه با تناسب و تشابه هدفدار و قاعده‌مندی ترکیب می‌شوند تا:

- ۱- نوع و سرعت رفتارها و کنش‌های اجتماعی را تعدیل کند.
- ۲- به تعارضات و عوامل ناهمسازی جامعه مجال رشد و باروری ندهد.
- ۳- به همسان‌سازی متغیرها و تفاوت‌های اجتماعی بپردازد.
- ۴- تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه را به سوی الگوپذیری مشترک در عمده‌ترین شؤون زندگی اجتماعی رهنمون شود.
- ۵- حرکات و سمت‌گیریها و فعالیت‌های جامعه را به سوی تمرکزگرایی سیاسی جهت و سامان بخشد.

### ۱۰- تبدیل فردگرایی منفی به ملت‌پروری مثبت:

نوع زندگی و شکل اندیشه اجتماعی را فرهنگ جامعه تعیین می‌کند، به عبارت دیگر تمام رفتارها و نگرش‌های حاکم بر یک جامعه نسبت به کلیه شؤون روزمره زندگی اجتماعی مثل: خوراک، پوشاک، روابط اقتصادی، عادات و آداب و... انعکاسی از انواع و سطوح فرهنگ آن جامعه است. هرچه فرهنگ یک جامعه از بافت و پیوند مستحکم و سالمی برخوردار باشد، نوع رفتارها و نگرش‌های اجتماعی نیز از استواری و سلامت رشد یافته‌ای برخوردار خواهد بود. بسیاری از ناسازگاریها و ناپهنجاریهای رایج در جامعه مثل: بدبینی، بدرفتاری، خودمحوری، خودنگری و بی‌اعتنایی به خواسته‌ها و نیازهای جمعی، عدم پایبندی به ارزشها، گسترش خصلت‌های منفی و وجود تقلبها و کج‌رویها و... نمایشگر صبادت، کج‌مداری انقباض و عقیم بودن خاستگاه فرهنگ آن جامعه است. چنین فرهنگی آن توانایی و انبساط را ندارد که بتواند افراد گروه‌های جامعه را تغذیه صحیح فکری و تقویت غنا یافته روحی و روانی کرده و آنان را در جهت پیرایشگری و پیراستگی رفتاری آموزشی الگو بدهد. چنانچه فرهنگ یک جامعه از شایستگی ساختاری و غنای ارزشی بهره‌مند بوده و بتواند الگوهای سالم فکری-علمی به افراد جامعه ارائه دهد، به خوبی خواهد توانست مجرای متعالی را فراروی آنها باز گشاید. در این صورت است که خصلتها و نگرش‌های مثبت در وجود افراد جامعه تعبیه شده و ارزشهایی چون: تفاهم، مسؤولیت‌پذیری، ملت‌باوری، انگیزه ملی، وفاق اجتماعی، تعادل کنشی، دگرخواهی و باورمندی اعتقادی و دینی، پایداری الگوهای ارزشی و تقدّم منافع ملی برخواسته‌ها و امیال شخصی و جزئی از فطرت و ذاتی اندیشه‌های افراد و گروه‌های جامعه می‌شود.